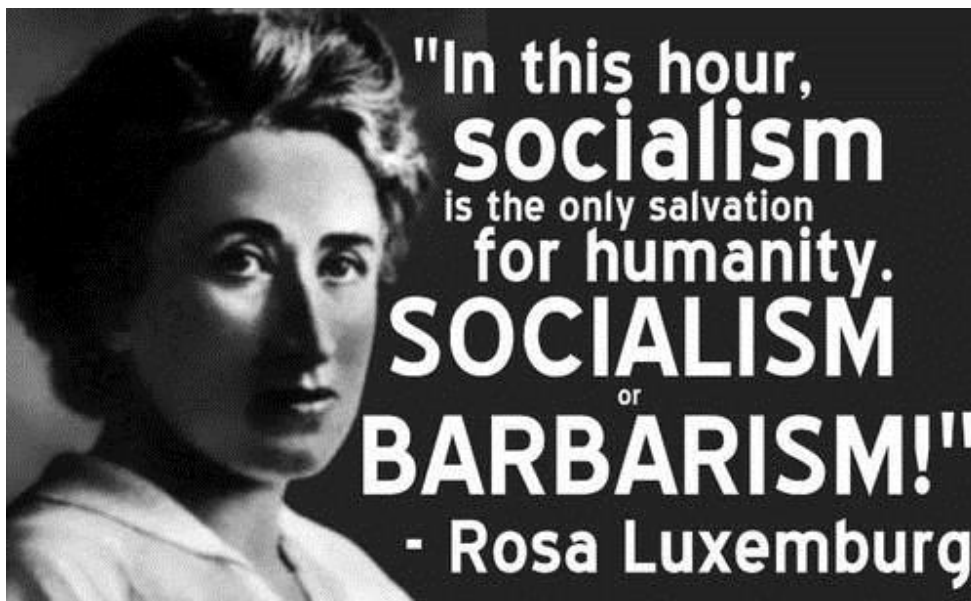


یوتوپ‌های صلح (۱۹۱۱)

روزا لوکزامبورگ / ترجمه و تلخیص: عباس شهرابی فراهانی



مقدمه: در سال ۱۹۱۱ که «یوتوپ‌های صلح» نوشته شد، اروپا سیر انحطاطی خود به سمت جنگ جهانی اول را آغاز کرده بود. تنش‌های روزافزون برخاسته از رقابت استعماری قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، مسابقه‌ی تسلیحاتی و نظامی‌گری روبه‌رشد، و نشانه‌هایی این چنین آشکارا، مسیر [منتهی به جنگ] را نشان می‌داد. حزب سوسیال‌دموکرات آلمان (SPD)، که پیش‌از‌پیش سرگرم جذب رأی در داخل کشور بود، کم‌تر از همیشه به مبارزه با جذابیت‌های احساس ناسیونالیستی و اشاره به انقلاب سوسیالیستی به‌عنوان تنها بدیل ممکن برای جنگ امپریالیستی پیش رو می‌پرداخت. روزا لوکزامبورگ وارد این کارزار شد و با بیانی رنجاننده، همه‌ی توهمات سخنگویان رسمی حزب سوسیال‌دموکرات را تقبیح کرد؛ از جمله دوست و متحد سابقش، کارل کائوتسکی که همگان وی را راست‌گیش‌ترین نظریه‌پرداز مارکسیست در انترناسیونال دوم می‌دانستند. حتی لنین تا ۱۹۱۴ که کائوتسکی از امپریالیسم آلمانی در جنگ جهانی اول حمایت کرد، از او نگسست. اما روزا لوکزامبورگ، که بسیار به کائوتسکی و [فضای] فرصت‌طلبی روزافزون حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نزدیک‌تر بود، نخستین رهبر انترناسیونال بود که کائوتسکی و ماهیت نظریه‌های ایدئالیستی او را دید و حمله به گرایش روبه‌رشد او به تسلیم در برابر جناح راست SPD را آغاز کرد. «یوتوپ‌های صلح» نخست در ششم و هشتم می ۱۹۱۱ در Leipziger Volkszeitung منتشر شد. نسخه‌ی خلاصه‌شده‌ی زیر از The Labour Monthly (منتشره در جولای ۱۹۲۶) بازنشر شده است. [ویراستار انگلیسی]

ما که بیش از صد سال پس از نگارش متن حاضر توسط لوکزامبورگ زندگی می‌کنیم، دست‌کم با دو وضعیت جنگی روبرویم: یکی، جنگ‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که لحظه‌ای از تیتیر خبرها محو نمی‌شوند؛ دیگری، جنگ‌های داخلی – یعنی، جنگ‌های هرروزه میان نابرخورداران و برخورداران. در شرایطی که از یک‌طرف، جنگ به غریبان‌ترین شکل خود، پیرامون ما در خاورمیانه را فراگرفته، و از طرف دیگر ادعا می‌شود که در نتیجه‌ی توافق هسته‌ای به «صلح» با جهان می‌رسیم، این نوشته‌ی روزا لوکزامبورگ نگاهمان را به ایده‌ی صلح دقیق و رادیکال‌تر می‌کند. از سوی دیگر، نوشته‌ی حاضر به یادمان می‌آورد که همچنان جنگی در داخل جریان دارد – میان نابرخورداران و برخورداران؛ و صلح راستین – چه صلح راستین داخلی (که این روزها با نام اعتدال، حالتی

مسخ‌شده به خود گرفته)، چه صلح راستین خارجی (که در جریان اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، به قالب موازنه‌ای میان قدرت‌ها تغییر ماهیت داده) - ناممکن است مگر با تغییر بنیادی نظم سرمایه‌دارانه‌ی موجود. کمینه‌ترین آموزه‌ای که لوکزامبورگ برای ما دارد این است که گذار معنادار از بربریت حاکم، فقط می‌تواند گذاری به سوسیالیسم باشد. ترجمه‌ی فارسی، خلاصه‌شده‌ی نسخه‌ی انگلیسی است. مواردی که لوکزامبورگ مشخصاً به مثال‌های تاریخی هم‌اکنون غیرلازم اشاره کرده، حذف شده‌اند. بخش‌های حذف‌شده با علامت (...) مشخص شده‌اند. این ترجمه‌ی ناچیز تقدیم می‌شود به همه‌ی کسانی که نه از جنگ میان حاکمان بهره‌ای برده‌اند، نه از صلح میان آن‌ها. اما دست آخر، در برابر یوتوپیای دروغین صلح سرمایه‌دارانه، باید از یوتوپیای راستین صلح سوسیالیستی دفاع کرد. [مترجم فارسی]

(۱)

وظیفه‌ی ما در مسئله‌ی صلح چیست؟ این صرفاً شامل ابراز عشق شدید و همیشگی سوسیال‌دموکرات‌ها به صلح نمی‌شود؛ بلکه وظیفه‌ی ما پیش‌ازهرچیز این است که سرشت نظامی‌گری را بر توده‌های مردم نشان دهیم و تفاوت‌های اصولی میان نظرگاه سوسیال‌دموکرات‌ها و نظرگاه صلح‌دوستان بورژوا را به دقت و صراحت روشن کنیم.

این تفاوت در کجاست؟ یقیناً، فقط در این نیست که رسولان بورژوایی صلح بر تأثیرگذاری گل‌واژه‌ها متکی هستند، حال آن‌که ما بر واژه‌های صیرف اتکا نمی‌کنیم، [بلکه] نقاط عزیمت ما به شدت متضادند: صلح‌دوستان در حلقه‌های بورژوایی بر این باورند که صلح جهانی و خلع سلاح را می‌توان در چارچوب نظم اجتماعی کنونی محقق کرد، ولی ما که در فهمی ماتریالیستی از تاریخ و در سوسیالیسم علمی ریشه داریم، بر این باوریم که تنها با الغای دولت طبقاتی سرمایه‌داری می‌توان نظامی‌گری را از جهان پاک کرد. ناهمسازی تاکتیک‌های ما [ادو جریان] در تبلیغ ایده‌ی صلح، از همین نکته نتیجه می‌شود. صلح‌دوستان بورژوا دست و پا می‌زنند - و از نظرگاه آن‌ها این کاملاً منطقی و معقول است - تا برای محدودسازی تدریجی نظامی‌گری، همه نوع پروژه‌های «کاربردی» ابداع کنند. آنان طبیعتاً مایل‌اند ظواهر نشانه‌های بیرونی و آشکار گرایش به سمت صلح را اصیل بپندارند، هر گفته‌ای از سوی دیپلماسی حاکم در این زمینه را صرفاً در ظاهر کلمات‌اش بنگرند و آن را تا حد بنیادی برای فعالیت جدی بالا بکشند. از سوی دیگر، سوسیال‌دموکرات‌ها باید در این زمینه نیز مانند سایر موضوعات نقادی اجتماعی، وظیفه‌ی خود بدانند که تلاش‌های بورژوازی برای محدودسازی نظامی‌گری را چونان خُرده‌اقداماتی رقت‌انگیز، و تجلی چنین احساساتی از جانب حلقه‌های حاکم را چونان ظاهرسازی‌های دیپلماتیک افشا کنند، و با تحلیل بی‌باکانه‌ی واقعیت سرمایه‌داری، با دعوی‌ها و تظاهرهای بورژوازی به مخالفت برخیزند.

از همین نظرگاه، وظایف سوسیال‌دموکرات‌ها را در رابطه با اعلامیه‌هایی مثل اعلامیه‌ی دولت انگلستان، تنها می‌تواند نشان دادن این باشد که ایده‌ی محدودسازی جزئی خلع سلاح، با وجود تمام کاربردهای ناچیزش، اقدامی ناقص است. آن‌ها باید بکوشند این نکته را بر مردم روشن سازند که نظامی‌گری نسبتی نزدیک دارد با سیاست استعماری، با سیاست تعرفه‌ای و با سیاست بین‌المللی، و از این رو ملت‌های کنونی اگر واقعاً اشتیاق جدی و صادقانه به توقف رقابت جنگ‌افزایی دارند، باید با خلع سلاح در میدان سیاسی تجارت بی‌آغازند و مبارزات استعماری غارتگرانه و سیاست بین‌المللی فضاها را نفوذ در همه‌جای جهان را کنار بگذارند - در یک کلام، در سیاست خارجی خود مثل سیاست داخلی‌شان باید دقیقاً خلاف آن چیزی را انجام دهند که سرشت سیاست کنونی دولت طبقاتی سرمایه‌داری می‌طلبد. بدین ترتیب، آشکارا تبیین خواهد شد که چیست هسته‌ی این فهم سوسیال‌دموکراتیک که نظامی‌گری در هر دو شکل‌اش - هم جنگ و هم صلح مسلح - فرزند مشروع و نتیجه‌ی منطقی سرمایه‌داری است که تنها با نابودی سرمایه‌داری می‌توان بر آن فائق آمد، و از این رو هر کس صادقانه خواستار صلح جهانی و رهایی از بار مهیب جنگ‌افزارها

است، باید خواستار سوسیالیسم نیز باشد. تنها بدین صورت است که در پیوند با بحث جنگ‌افزارها، می‌توان روشنگری و یارگیری راستین سوسیال‌دموکراتیک را پیش بُرد.

به‌هرحال، این کار تاحدی دشوار است، و موضع سوسیال‌دموکرات‌ها مبهم و مردد خواهد شد اگر حزب ما، با تغییر نقشی عجیب، دولت بورژوازی را متقاعد کند که می‌تواند از نظرگاه خود، یعنی از نظرگاه یک دولت طبقاتی سرمایه‌داری، تسلیحات را به‌خوبی محدود سازد و صلح ایجاد کند.

تاکنون افتخار و بنیاد علمی مستحکم حزب ما این بوده است که نه‌تنها خطوط کلی برنامه‌مان بلکه شعارهای سیاست عملی هرروزه‌مان نیز از سرهم کردن تکه‌پاره‌ها همچون امری مطلوب بیرون نیامده، بلکه در همه‌ی امور بر دانش‌مان از جریان‌های تکوین اجتماعی مبتنی بوده و خطوط عینی این تحول را بنیاد موضع خود قرار داده‌ایم. برای ما، تاکنون، عامل تعیین‌کننده، نه [نگریستن به] امکان [ها] از منظر رابطه‌ی نیروهای درون دولت، بلکه [ملاحظه‌ی] امکان [ها] از منظر جریان‌های تکوین جامعه بوده است. محدودسازی جنگ‌افزارها و از نوسنگ‌سازی [یا بازتحمیم] نظامی‌گری با پیشرفت بیش‌تر سرمایه‌داری بین‌المللی سازگار نیست. تنها آن‌هایی که به تعدیل و آرام‌سازی تخصص‌های طبقاتی و به نظارت بر هرج‌ومرج اقتصادی سرمایه‌داری باور دارند می‌توانند به امکان خودآرام‌سازی، خودتعدیل‌گری و خودریشه‌کنی این منازعات بین‌المللی اعتقاد داشته باشند. زیرا تخصص‌های بین‌المللی دولت‌های سرمایه‌داری چیزی نیست جز ادامه‌ی تخصص‌های طبقاتی، و هرج‌ومرج‌های سیاسی نیز چیزی نیست جز سویه‌ی وارونه‌ی نظام تولید هرج‌ومرج‌آلود سرمایه‌داری. هردو تنها می‌توانند با هم رشد کنند و با هم نابود شوند. بنابراین، با توجه به بازار جهانی سرمایه‌داری در رابطه با سیاست جهانی، و با توجه به محدودسازی بحران‌ها در رابطه با محدودسازی جنگ‌افزارها، [شعار] «اندکی نظم و صلح» همانقدر که یک یوتوپای خُرده‌بورژوازی است، امری ناممکن نیز هست. (...)

(۲)

یوتوپیاگرایی نظرگاهی که در انتظار دورانی از صلح و از نوسنگ‌سازی نظامی‌گری در نظم اجتماعی کنونی است، به‌روشنی در رجوع آن به پروژه‌سازی [های گوناگون] نمایان می‌شود. به‌همین دلیل، در کوشش‌های یوتوپیایی مرسوم است که برای اثبات کاربردپذیری‌شان، نسخه‌هایی «کاربردی»، با بیش‌ترین جزئیات ممکن، بیچند. پروژه‌ی «ایالات متحده‌ی اروپا» همچون بنیادی برای محدودسازی نظامی‌گری بین‌المللی، به همین امر مربوط می‌شود.

رفیق لِدبور در سخنرانی‌اش به تاریخ سوم آوریل در رایش‌تاگ گفت: «ما از هر اقدامی که هدف‌اش خلاص‌شدن از بهانه‌های نخ‌نما برای تسلیح جنگی مداوم باشد، حمایت می‌کنیم. ما خواستار اتحاد اقتصادی و سیاسی دولت‌های اروپایی هستیم. من عمیقاً باور دارم که، هرچند این اتحادیه در دوران سوسیالیسم فرا خواهد رسید، پیش از آن نیز می‌تواند محقق شود؛ باور دارم که ما زنده خواهیم بود تا **ایالات متحده‌ی اروپا** را به چشم ببینیم، چنان‌که اکنون با رقابت تجاری ایالات متحده‌ی آمریکا مواجه شده است. ما دست‌کم خواستار این هستیم که جامعه‌ی سرمایه‌داری، دولتمردان سرمایه‌داری، به نفع توسعه‌ی سرمایه‌دارانه در خودِ اروپا، برای این‌که اروپا بعداً کاملاً در رقابت جهانی ادغام نشود، برای متحدشدن اروپا درون **ایالات متحده‌ی اروپا** آماده شود.»

و رفیق کائوتسکی به تاریخ ۲۸ آوریل در Neue Zeit می‌نویسد:

... برای دوره‌ی پایداری از صلح، دوره‌ای که شبیح جنگ از میان برود، تا به امروز تنها یک راه وجود دارد: متحدشدن دولت‌های تمدن اروپایی در اتحادی با یک سیاست بازرگانی مشترک، یک پارلمان متحد، یک حکومت متحد و یک ارتش متحد - یعنی تشکیل **ایالات متحده‌ی اروپا**. اگر این ایده موفق شود، گامی بزرگ برداشته خواهد شد. این ایالات متحده چنان برتری قوایی دارد که بدون هرگونه جنگی می‌توانند همه‌ی ملل دیگر را که نمی‌خواهند با اختیار به آن‌ها بپیوندند، مجبور به برچیدن ارتش‌ها و کنارگذاشتن ناوگان‌شان کنند. اما در آن وضعیت، هر نیازی به تسلیحات برای ایالات متحده‌ی جدید، خودبه‌خود ناپدید می‌شود. این ایالات در موضعی خواهند

بود که نه تنها از هر تسلیح بیش‌تری چشم می‌پوشند و ارتش دائمی و هرگونه سلاح تهاجمی دریایی را - که تا امروز نیاز داشته‌ایم - ملغا می‌کنند، بلکه حتی هرگونه ابزار دفاعی، یعنی خود نظام میلیشایی را نیز برمی‌چینند. بدین ترتیب، دوران صلح پایدار یقیناً شروع می‌شود.

هرقدر که در نگاه اول، ایده‌ی ایالات متحده‌ی اروپا هم ممکن است مثل یک قرارداد صلح، پذیرفتنی به نظر برسد، با واکاوی دقیق‌تر [درمی‌یابیم که] مشابهتی با روش تفکر و نظرگاه سوسیال‌دموکراسی ندارد.

ما در مقام مدافعین فهم ماتریالیستی از تاریخ، همواره این نظرگاه را برگزیده‌ایم که دولت‌های مدرن به‌مثابه‌ی ساختارهای سیاسی، نه محصولات مصنوعی یک فانتزی خلاق - مثل دوک‌نشین وورشو در خاطره‌ی ناپلئونی - بلکه محصولات تاریخی تکوین اقتصادی‌اند. اما چه بنیاد اقتصادی‌ای تحت ایده‌ی یک فدراسیون دولت‌های اروپا قرار دارد؟ درست است که اروپا یک مفهوم جغرافیایی، و در مرزهای مشخص، یک مفهوم فرهنگی تاریخی است. اما ایده‌ی اروپا به‌مثابه‌ی یک واحد اقتصادی به دو صورت در تضاد با تکوین سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. نخست، درون اروپا در میان دولت‌های سرمایه‌داری - و تا زمانی که این‌ها وجود دارند - خشن‌ترین نبردهای رقابتی و تخصم‌آمیز جریان دارد، و دوم این‌که دولت‌های اروپایی دیگر نمی‌توانند به‌لحاظ اقتصادی بدون کشورهای غیراروپایی دوام بیاورند. بخش‌های دیگر جهان به‌عنوان عرضه‌کنندگان مواد غذایی، مواد و اجناس خام و نیز به‌عنوان مصرف‌کننده‌ی همین‌ها، به هزاران طریق با اروپا در ارتباط‌اند. در مرحله‌ی کنونی تکوین بازار جهانی و اقتصاد جهانی، مفهوم اروپا همچون یک واحد اقتصادی جدأفتاده، ترکیبی عقیم در مغز است. اروپا دیگر تشکیل‌دهنده‌ی واحدی ویژه درون اقتصادی جهانی نیست، همین‌طور هم آسیا و آمریکا.

و اگر ایده‌ی یک اتحادیه‌ی اروپایی به معنای اقتصادی آن مدت‌ها است جلو رفته، از لحاظ سیاسی این‌طور نیست.

4

مدت‌ها است دورانی که مرکز ثقل پیشرفت سیاسی و عامل تبلوربخش تعارضات سرمایه‌داری در قاره‌ی اروپا قرار داشت، به سر آمده است. اروپای امروز تنها حلقه‌ای در زنجیره‌ی به‌هم‌پیچیده‌ی ارتباطات و تعارضات بین‌المللی است. آنچه معنا و اهمیتی قاطع دارد این است که خودِ تخصم‌های اروپایی دیگر نقش‌شان را نه در قاره‌ی اروپا که در همه‌ی بخش‌های جهان و بر همه‌ی دریاها بازی می‌کنند.

برای مثال، تنها اگر ناگهان نگاه‌مان را از همه‌ی این رویدادها و مآثرها برگیریم و به دوران پُرسعادت هماهنگی قدرت‌های اروپایی برگردیم، می‌توان گفت که به مدتِ چهل سال، شاهد صلح لاینقطع بوده‌ایم. این برداشت که تنها رویدادهای قاره‌ی اروپا را در نظر می‌گیرد، توجه نمی‌کند دلیل این‌که ما دهه‌ها در اروپا جنگی نداشته‌ایم این بوده است که تخصم‌های بین‌المللی به‌طور نامحدود به فراسوی مرزهای تنگ این قاره رشد کرده‌اند، و این‌که اکنون در دریا‌های جهان و در حیات خلوت‌های اروپا، بر سر مسائل و منافع اروپا جنگ درگرفته است.

از این‌رو، «ایالات متحده‌ی اروپا» ایده‌ای است که مستقیماً به‌لحاظ اقتصادی و سیاسی در تضاد با جریان تکوین [سرمایه‌داری] قرار می‌گیرد، و مطلقاً رویدادهای یک ربع قرن گذشته را به حساب نمی‌آورد.

این‌که ایده‌ای با کم‌ترین تطابق با جریان تکوین [جامعه]، علی‌رغم همه‌ی لعاب‌های رادیکال‌اش، اساساً نمی‌تواند هیچ راهکار پیشرویی با سرنوشت شُعار «ایالات متحده‌ی اروپا» تأیید شده است. هر زمانی که سیاستمداران بورژوا از ایده‌ی اروپا‌گرایی و از اتحادیه‌ی دولت‌های اروپایی حمایت کرده‌اند، با اشاره‌ی آشکار یا نهان علیه «خطر زرد»، «قاره‌ی سیاه» و «تژادهای فروتر» بوده؛ به‌طور خلاصه، همواره شکستی امپریالیستی بوده است.

و اکنون اگر ما سوسیال‌دموکرات‌ها، می‌خواهیم در راه پُر کردن این پوسته‌ی کهن با شراب تازه و ظاهراً انقلابی بکوشیم، باید بگوییم که همه‌ی امتیازها در جانب بورژوازی خواهد بود، نه در جانب ما. چیزها منطق عینی خودشان را دارند. و راهکار اتحادیه‌ی اروپا درون نظم اجتماعی سرمایه‌داری می‌تواند به‌طور عینی، در معنای اقتصادی، مترادف با جنگی تعرفه‌ای علیه آمریکا، و در معنای سیاسی، تنها یک جنگ نژادی استعماری باشد. مبارزه‌ی هنگ‌های اروپای متحده در چین به فرماندهی فیلدمارشال جهانی، آلفرد فون[والدرسی و انجیل «هون» به‌مثابه‌ی معیار ما – این است تجلی واقعی و نه خیالی، یعنی تنها تجلی «فدراسیون دولت‌های اروپا» در نظم اجتماعی کنونی.

مرجع ترجمه:

<https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1911/05/11.htm>

مرجع مقدمه‌ی ویراستار انگلیسی:

Rosa Luxemburg Speaks, Edited with an introduction by Mary-Alice Waters, New York: Pathfinder Press, 1970.